

## درسی از عاشورا

# پایداری در رزم

### در زمان معاویه

بزرگترین آرمان خاندان ابوسفیان این بود که روح قومیت و ناسیونالیستی را در مردم مسلمان زنده کرده و آنها را به سوی جاهلیت سوق دهند، و با این کار جلوی پیشرفت اسلام را گرفته تا رفته رفته آرمانها و اهداف مقدس و والای اسلام به بوته فراموشی سپرده و نام آن از بین برود.

معاویه گرچه کوشید که این هدف را پیاده کند ولی چون گرایش مردم به سوی اسلام بالا بود، نتوانست نتیجه چندانی بگیرد و لذا با نام اسلام، توانست حکومت خود را تا اندازه‌ای تثبیت کند و از طرفی دیگر، با راه‌های گوناگون و ترفندهای شیطانی، اسلام را به گونه‌ای دیگر جلوه دهد و حقیقت آن را در اذهان مردم محدودش نماید.

این سیاست بود که اهل شام را در حالت سردرگمی قرار داده بود تا نتوانند حق را درست تمیز داده و از باطل پیروی نکنند. و اما اهل کوفه که شیعه علی بودند، در همان حال که از این وضع اسفبار، رنج می‌بردند، خوی راحت طلبی و ترس از اقدام در کار، آنان را به تحمل و پذیرش وضع موجود وا می‌داشت و اگر در گوشه و کناره معتقدینی نسبت به مکتب اهل بیت پیدا می‌شدند، همواره از امام حسین علیه السلام درخواست می‌کردند که قیام کند و جلوی فساد و ستم معاویه را بگیرد. امام حسین «ع» نیز به همان دلیل که برادرش امام مجتبی «ع» ناچار به صلح با معاویه شده بود، برای حفظ اسلام، در زمان معاویه قیام نکرد و از شیعیان خود خواست تا روزی که شرایط اجتماعی، آماده انقلاب شود، صبر کنند.

در هر صورت، نه تنها اوضاع سیاسی اجازه قیام در زمان معاویه را نمی‌داد، که مردم نیز - متأسفانه - به آن تن در نمی‌دادند زیرا از طرفی تن‌پروری و راحت طلبی خود را بر جنگ و مبارزه ترجیح می‌دادند و اصلاً از جنگ خسته شده بودند و از طرفی دیگر خلفان و فشار فزونی از حد، آنان را به سکوت مرگبار واداشته بود. گرچه برخی از آدم‌مردان مانند حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی بر رژیم موجود شورش کرده و فریاد «وا اسلاماه» را بلند می‌کردند ولی چون باورانی نداشتند، با به شهادت رسیدن آنها، حرکتشان نیز در نطفه خفه می‌شد و هیچ تأثیرمندی در بیدار کردن خفتگان نداشت.

و بدینسان، حسین «ع» در میدان نبرد، تنها بود و با تنهایی نمی‌توانست قیام

کند. از طرفی دیگر، معاویه علناً جنگ با اسلام را اعلام نکرده بود بلکه ظواهر اسلام را تا اندازه‌ای حفظ می‌کرد. و مردم نیز گرچه نسبت به مبارزه بی‌تفاوت بودند ولی دل خوشی از بی‌امیه نداشتند. اما آنچه حسین «ع» را رنج می‌داد، این بود که اگر چنین وضعی می‌خواست ادامه پیدا کند، بدون شک، نسل آینده از اسلام بی‌خبر بودند و طولی نمی‌کشید که جاهلیت به جامعه بازمی‌گشت. وانگهی حسین «ع» می‌دید که اینان چه ظلم‌ها و ستم‌ها بر اسلام و مسلمین روا می‌دارند و می‌دید که چهره زندگی بقدری دگرگون شده که در بدست آوردن نان و به زندگی مادی ادامه دادن خلاصه می‌شود و می‌دید که مسلمان پیرو علی «ع» آزادی و کرامت انسانی خود را با کمال ذلت به فرمانروایان ستمگر و غاصب می‌فروشد و می‌دید که معاویه، اسلام را برای رسیدن به آرمان و آرزوهای پلید خویش به تحریف کشاند و گاهی توسط او بیان دروغین که هیچگاه به اسلام اعتقاد نداشتند، او را در این راه با ساختن روایتهای دروغ، یاری می‌دهند و می‌دید که سیاست گام به گام برای رسیدن به قومیت و ناسیونالیستی عربی، به مرحله اجرا گذاشته شده است و...

حسین «ع» که این وضع رفت‌وآمد را مشاهده می‌کرد، گرچه اوضاع را برای جهاد و قیام مسلحانه هموار نمی‌دید ولی با زبان و قلم، امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد تا شاید مرده‌دلان به خود آیند و خفتگان بیدار شوند و وجدانهای تحلیر شده به احساس و شعور بازگردند. اما جامعه‌ای که سالها در پرتو سیاست خائنانه معاویه، سرنسلیم و ذلت فرود آورده و شخصیت خود را پایمال نموده، گفتار چه تأثیری می‌تواند در آن بگذارد؟ پس چاره‌ای جز رودررویی با نظام فاسد نیست! باید با تمام توان مبارزه کرد و از زن و فرزند و خویشان و اصحاب گذشت و با بذل جان، پرده ظلمت‌ها را با شمشیر از جلوی دید دیدگان رمد گرفته و به خواب غفلت فرو رفته، پاره کرد و احساس مرده را دوباره زنده نمود اینجا چاره‌ای جز بذل جان نیست، و حسین را از بذل جان در راه جاناتان چه باک.

### پس از معاویه

معاویه که روزهای آخر عمر خود را می‌گذراند کوشش فراوانی کرد که امام



را وادار به بیعت با یزید و با لافل سکوت بر فجایع و مفاصد یزید بنمایند زیرا مطمئن بود که حسین «ع» تحت شرایطی تحمیلی، با معاویه به جنگ برخاسته و پس از اویسی گمان با یزید خواهد جنگید. تاریخ نو بیان برخورد های زیادی را بین حسین «ع» و معاویه در این باره نوشته اند از جمله اینکه حضرت روزی به او نوشت:

«از نامه تو چنین فهمیدم که یزید را مردی کامل معرفی می کنی و او را لایق برای حکومت بر ائمت محمد «ص» می دانی! و از این راه می خواهی مردم را به شک بیندازی و فریب دهی. گویا داری ناشناسی را معرفی می کنی و غایبی را می ستائی می نمائی یا اینکه خبر می دهی از آنچه تنها خود بر آن واقفی؟! با اینکه کارهای یزید او را بهتر به مردم شناسانده است. تو هم اگر می خواهی یزید را معرفی کنی بهتر است از وادار ساختن سگان به جنگ و از نوازندگان و خوانندگان و زنان رقاصه و لهو و لمب و فساد سخن بگویی تا اینکه او را درست شناسانده باشی...»

در هر صورت، معاویه به هلاکت رسید و زمام امور مسلمین به دست همین کسی که امام حسین «ع»، او را الگوی هر فساد و هرزه گری و تباهی می دانست افتاد. اکنون که معاویه مرده بود، شرایط جهاد مهیا و هموار می شد و از طرفی دیگر فرو رفتن یزید در منجلاب فسق و فجور، انقلاب را شتابان به پیش می برد.

### در هدیه

یزید برای اینکه راه چپاول و ظلم را برای خود باز کند، در اولین اقدام بنا را بر این گذاشت که سران مخالفین را وادار به بیعت نماید و هر کس از بیعت سر باز زند او را بکشد. و از اینکه وحشت او از حسین «ع» بیش از هر کس بود، نامه ای به فرماندار مدینه «ولید بن عتب» نوشت و از او خواست که با نهدید و زود از حسین «ع» بیعت بگیرد و در صورت تخلف او را به قتل برساند. ولید، امام حسین «ع» را به منر خود دعوت کرد. امام که از سزایان مرگ معاویه آگاه شده بود، فهمید که ولید چه در سر دارد. لذا چند نفر از یاران مخلص و باوفای خود را با خود برد و از آنان خواست پشت در منتظر بمانند و در صورت نیاز دخالت کنند. ولید مطلب را با امام در میان گذاشت ولی امام در پاسخ او فرمود:

«شخصی مانند من مخفیانه بیعت نمی کند و تازه فایده ای هم برای شما ندارد. لذا مردم را در یک ملا عام دعوت کن و در آنجا از من و مردم بخواه تا بیعت کنیم!!»

ولید که به این سخن قانع نشده بود در آن جلسه با در جلسه ای دیگر دعوت خود را تکرار کرد و بنا صراحت از امام خواست پاسخ بگوید. حضرت تیز در پاسخ او چنین فرمود:

«أَيُّهَا الْأَمْرُ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ وَوَعَدَنَا الرَّسَالَةُ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ. بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ وَيَزِيدُ رَجُلٌ شَارِبُ الْخَمْرِ وَقَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحْتَرَمَةِ، مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ وَالْفُجُورِ، وَيَتْلِي لِأَيُّبَاعٍ مِثْلَهُ...»

ای فرماندار! ما تبار نبوت و سر چشمه رسالتیم. منزل و ماوای ما، جای رفت و آمد فرشتگان است. خداوند از ما آغاز کرده و به ما ختم می کند و یزید مردی است می خوار، خونخوار و تبهکاری است بی پرده و شخصی مانند من، با چنین کسی بیعت نمی کند. ولی بهرحال با ممدادان بر ما و شما خواهد تابید و ما و شما در این امر نظر خواهیم کرد (که چه کسی سزاوار بیعت است).

حسین علیه السلام با این سخنان آشکار و بی پرده، راه سازش را بکلی بست و نه تنها به آنها فهماند که با یک فاسد فاسق نمی شود کنار آمد بلکه به تمام نسل ها و عصرها، درس آزادی و زیر بار ستم نرفتن داد. به دنیا فهماند که هیچ انسان آزاده و با ایمانی، نمی تواند در برابر کسی که تباها به فسق می کند و خود را به زود بر مردم تحمیل می کند، ساکت بنشیند بلکه باید مبارزه کند. امام با این برخورد واضح و روشن، سازش ناپذیری خود را با یزید و یزیدیان اعلام کرد، و در حقیقت اولین گام در مبارزه علنی را برداشت.

### اعلام دعوت

حسین «ع» دعوت خود را برای مبارزه با ظلم و فساد علنی کرد و با نوشتن نامه ها و پیام ها و سخنرانی ها و برگزاری جلسات، همه را دعوت به قیام و مبارزه نمود و انگیزه قیام را چنین بیان فرمود:

«... وَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ إِثْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُسَدِّدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِيُطَلَّبَ الْإِسْلَامَ قِيَامًا جَدِيدًا «ص»، أُرِيدُ أَنْ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيَرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَمَنْ قَبِلَنِي يَقُولِ الْحَقَّ فَالَهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا، أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ وَهُوَ خَيْرُ الْعَاكِمِينَ».

قیام من نه از روی جاه طلبی و خود خواهی است و نه از روی تبهکاری و ستمگری است بلکه برای خیر خواهی و اصلاح در ائمت جدم پیامبر اسلام «ص» است، من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده باشم و به روش و سیره جدم پیامبر «ص» و پدرم علی «ع» گام بردارم. پس هر که مرا پذیرفت و از روی حق و صداقت دعوت مرا قبول کرد، خداوند سزاوارتر است به حق و هر که مرا رد نمود و از این دعوتم سر باز زد، صبر می کنم تا خدا بین من و این قوم داوری کند و خداوند بهترین داووان است.

امام حسین «ع» این پیام را در سفارش خود به برادرش محمد بن حنفیه نوشت که مردم بدانند: انگیزه او برای انقلاب، تنها یک چیز است، و آن خیر خواهی و اصلاح طلبی در ائمت پیامبر اسلام «ص» اوبه همگان اعلام کرد که برای احیای مکتب و زنده نگهداشتن فرهنگ اسلام قیام کرده است، لذا از مردم خواست که هر کس خدا را قبول دارد و این دعوت را دعوتی الهی می داند، به یاری اسلام و قرآن، همراه با او، برخیزد و اگر کسی این دعوت را نپذیرفت، تأثیری در روحیه و الای حسین «ع» ندارد، بگذار تمام مردم به مخالفت برخیزند، او تنها هم که باشد قیام خواهد کرد زیرا راه و چاره ای جز قیام نموده است.

«قُلْ إِنَّمَا أَمِطُكُمْ بِوَاجِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَى وَفَرَادَى». بگوای پیامبر من تنها یک موعظه و نصیحت برای شما دارم که برای خدا قیام کنید، با هم یا به تنهایی. یعنی اگر ممکن است، فهایم اجتماعی کنید زیرا در جمع پروزی زودتر و آسان تر بدست می آید و اگر نتوانستید به تنهایی قیام کنید، یک نفر



می‌تواند به تنهایی یک امت باشد. پس اگر نظر شما خدا است، از قَلت عدد و تنهایی نهراسید و قیام کنید و امر به معروف و نهی از منکر نمائید، تا تکلیف از شما ساقط شود، و خدا نیز شما را - گرچه به شهادت برسد - یاری نماید که یاری کردن شما، یاری کردن هدف و آرمان شما است، و آرمان شما اسلام و قرآن است. پس خداوند شما را یاری می‌کند در صورتی که شما قرآن را یاری کنید.

امام پس از اعلام دعوت در مدینه، برای اینکه همگان را به قیام دعوت نماید و حجت را بر مردم تمام کند، راهی مکه می‌شود.

## در مکه

امام حسین علیه السلام در دهه آخر ماه رجب که مکه مملو از مسلمانانی می‌شود که از گوشه و کنار برای ادای عمره به آنجا می‌آیند، هجرت کرد. مردم که از هجرت امام به مکه باخبر شدند، گرداگرد وجود حضرتش جمع شدند و برای یاری دادن او اعلام آمادگی کردند. حضرت نیز در هر فرصتی که بدست می‌آمد، سخنرانی می‌کرد، خطبه می‌خواند، پیام می‌داد مردم را موعظه می‌نمود و مسائل سیاسی را به گوش آنان می‌رساند و فاجعه‌ای که در انتظار آنان بود گوشزد می‌نمود و مردم را به قیام دعوت می‌کرد.

در مکه، جلسات، هیئت‌ها، کفراتس‌ها و بحث‌های زیادی بین مردم رد و بدل می‌شود و چه مردم آن دیار و چه مردمی که از سایر مناطق به خانه خدا مشرف شده بودند از جریان قیام امام حسین «ع» باخبر و آگاه شده و در حقیقت یک حالت انزجار و تشرف عمومی از دستگاه حاکمه در بین مردم حکمفرما می‌شود. این کثیر در «البدایه والنهایه» می‌گوید: «حسین که از مدینه به مکه مسافرت کرد، مردم از گوشه و کنار به سوی او روانه شدند و گرداگرد او را پر کردند، به سخنانش گوش می‌دادند و از آنچه می‌فرمود بهره می‌بردند و با دقت مطالب را برای دیگران بازگویی نمودند».

گزارشهای استقبال مردم از امام و تأثر و ناراحتی و انزجار آنان از وضع موجود، به گوش یزید می‌رسد و سخت او را به وحشت و هراس می‌اندازد، سراسیمه، مشاوران خود را می‌خواهد و در یک جلسه فوق العاده تصمیم بر این گرفته می‌شود که حسین «ع» را در هر حالی باشد، به قتل برسانند حتی اگر به کعبه پناه برده باشد.

امام که از جریان باخبر می‌شود، برای اینکه قدمت کعبه محفوظ بماند و از طرفی، نهضت به افول کشانده نشود، بنا بر هجرت و ترک مکه می‌گذارد. یک روزیه ترویه باقی مانده است، وسیل مردم به کعبه سرازیر است. امام مردم را به نزد خود فرا می‌خواند و در حالی که تمام گوش‌ها منتظر شنیدن سخنان امام است، خطبه‌ای جامع و جالب ایراد می‌فرماید که در آن خطبه پس از سفارش مردم به تقوی و پرهیزکاری، عزم جدید خود را برای ترک مکه و هجرت در راه جهاد به مردم ابلاغ می‌نماید:

«أَلَا وَكُنْ كَمَا نَفِيسًا بَادِلًا مُهَيَّبَةً، مُوْتَبَأًا عَلَىٰ لِقَائِهِ اللَّهُ نَفْسَهُ، فَلْيُرْحَلْ مَعَنَا قَبَائِرِي رَاجِلًا مُصِيبًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ».

هان ای مردم! هر کس حاضر است در راه ما از جان خود بگذرد و برای دیدار با خدا، خوشی‌اش را آماده ساخته است، حتماً با ما حرکت کند زیرا من فردا صبح، به خواست خداوند، از اینجا خواهم رفت.

و بدینسان، در روز ترویه که مردم برای اعمال حج خود را آماده می‌سازند، امام حج را مه‌دل به عمره مفرده نموده و از مکه به سوی عراق، خارج می‌شود.

## در کوفه

قرائن نشان می‌دهد که کوفه بهترین و مناسب‌ترین جایی است برای قیام بر علیه یزیدیان زیرا شیعیان در آنجا بسیارند و مخلصان و پیروان امام که از ایام معاویه، با خون دل، آن وضع اسفناوار را تحمل کرده‌اند، هنگامی که خبر هجرت امام را به مکه می‌شنوند با مسرت و خرسندی تمام، از قیام امام استقبال کرده و - به صورت ظاهر - خود را آماده یاری دادن به امام می‌کنند.

رؤسای قبایل و سران قوم هر یک جداگانه به امام نامه می‌نویسند و از ایشان می‌خواهند که به کوفه هجرت کند زیرا کوفه، مرکز تشیع است و مناسب‌ترین جا برای احقاق حق مظلومان و مبارزه بی‌امان با ستمگران و کافران. و نه تنها از سران قوم که از یاران وفادار و پیروان مخلص امام نیز نامه‌هایی می‌رسد که در آن، با عجز و التماس از حضرت می‌خواهند که به داد آنها برسد و حفشان را از ظالمان بگیرد.

«ای امام حسین! مردم بی‌تابانه منتظر قدم شما هستند و هیچ رای و نظری غیر از نظر شما ندارند پس بشتاب، بشتاب (المجل، المجل)».

«هان! فرصت فرا رسیده و درختان بارور شده و وقت شکوفایی میوه‌ها است، اگر مایل بودی به سوی ما بشتاب که ارتش نیرومند، برای جنگیدن در رکاب تو آماده است».

نامه‌های زیادی نه تنها از شیعیان که حتی از سران عوارج و دیگر مذاهب نیز برای امام ارسال می‌شود و همه می‌گویند: وقت مبارزه فرا رسیده و ما همه حاضر به فداکاری و جانبازی در راه تو هستیم! ارتش نیرومند به استقبال تو روز شماری می‌کند!

چطور شد که این ارتش نیرومند بجای اینکه با امام باشد، بر علیه امام قیام کرد و با امام و یارانش جنگید؟! آن وعده‌ها چه شد؟! چرا کوفیان به وعده خود وفا نکردند؟!!

آنچه از تاریخ بر می‌آید، برخی از اصحاب باوفای امام، قبل از رسیدن حضرت به کوفه و در جریان قیام حضرت مسلم به شهادت رسیدند. و از سوشی دیگر، یزید، پلیدترین و جنایتکارترین شخص (عبدالله) را برای حکومت بر کوفه انتخاب نمود تا با شدت و خشونت هر چه تمام‌تر، شیعیان امام را تحت فشار قرار داده و هر کس صدائی بلند کند او را بقتل برساند. و اما سایر مردم، یا از ترس خانه‌نشین شدند و یا به طمع مال و جاه و مقام، دست از دین خود برداشته و بجای یاری رساندن به امام، با او به جنگ برخاستند، و دین خود را برای رضای دشمنان خدا، به درهم و دینار فروختند. تنها عده کمی تا آخر با حضرت بودند و استقامت ورزیدند و ستارگان روشنی افزای محفل بشریت شدند.

## در راه کربلا

در هر صورت، امام به راه خود ادامه می‌دهد. او عازم کوفه است تا در



پاسخ به سبیل نامه‌های پیروانش، بر علیه نظام موجود، انقلاب کند و حق آنان را از دشمنانشان بستاند. مسلمانان، در مسیر راه، قافله امام حسین «ع» را در حالی مشایعت می‌کنند که همه منتظر بازگشت آن، با خبر مسرت‌بخش پیروزی هستند. ولی نمی‌دانند روزهای آینده آیین چه حوادث دردناک و تأسف باری است.

مردم اطمینان دارند که کوفیان، حسین را باری می‌دهند و سرانجام، حکومت یزدیسرنگون می‌شود ولی نمی‌دانند کوفه جنگلهای خون‌آلود خود را آماده کرده است که با آن، بدن پاک و مقدس فرزند فاطمه را پاره پاره کند. کوفه منتظر است که حسین و فرزندان و خویشان و یارانش را با شمشیرها و تیرها و دشته‌ها استقبال کند.

در بین راه، با یکی از خاندان بنی اسد ملاقات می‌کند، از او می‌پرسد: اهل کوفه در چه حالی هستند؟ او پاسخ می‌دهد: «تلوبهم منک والسوف مع بنی امیه» دلها با تو است ولی شمشیرها با بنی امیه! بدون اینکه کوچکترین تأثیری در روحیه بزرگ حضرت پیدا شود، برای اتمام حجت، نامه دیگری را همراه با قیس بن مسهر صیداوی می‌فرستد. قیس در فاصله این زیاد! دستگیر می‌شود. حصین بن نمیر می‌خواهد او را بازرسی کند ولی زودتر از او قیس دست به کار شده، نامه را پاره می‌کند و قطعانش را می‌خورد! او را نزد ابن زیاد می‌برند، ابن زیاد از او می‌پرسد:

- تو کیستی؟

- من مردی از شیعیان علی هستم.

- چرا نامه را پاره کردی؟

- برای اینکه ندانی در آن چیست.

- نامه از کی بود و برای چه کسانی نوشته شده بود؟

- از حسین برای گروهی از اهل کوفه که من نام آنها را نمی‌دانم.

- تو را رها نمی‌کنم تا اینکه نام آنها را بازگو کنی و یا بر فراز منبر بالا روی و حسین و پدرش را دشنام دهی.

- اما نام آنها، هیچگاه به تو نخواهم گفت. و اما خواست دوم تو را برآورده می‌کنم!

مردم جمع می‌شوند و او بر فراز منبر بالا می‌رود و در حالی که چشمها به او دوخته شده، با شهادتی بن نظیر می‌گوید:

«ای مردم! حسین فرزند علی از بهترین بندگان خدا است. او فرزند فاطمه دختر رسول خدا می‌باشد و من فرستاده او به سوی شمایم. او به زودی به اینجا می‌رسد، دعوتش را اجابت کنید و او را یاری نمائید. و اما این مرد عبدالله فرزند زیاد، کذاب فرزند کذاب است، بر او و بر پدرش لعن و نفرین بفرستید». و سرانجام او را به شهادت می‌رسانند.

چندی نمی‌گذرد که خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و بعد از آن شهادت عبدالله بن یقطر به امام می‌رسد. با عزمی راسخ و ایمانی متین، این حوادث تألم‌زا را تحمل کرده، روه اطرافیان، چنین می‌فرماید:

«خبر دردناک شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر به من رسید. شیعیان ما، ما را یاری نکردند، پس هرکس از شما خواست برود،

من ذقه خود را از او بری کردم، بدون خجالت از اینجا بروم».

و با این سخن به آنان که خواهان جاه و منال بودند فہماند که چیزی جز شهادت، در استقبال ما نیست، پس اگر کسی خواهان شهادت است و برای رضای خدا ما را همراهی می‌کند، با ما بیاید ولی دیگران که به امید دنیا و لذات دنیا با ما آمده‌اند، از همین جا بازگردند. این راه عشق است و جز رهروان عشق، جانی برای دیگران نیست.

## در کربلا

در روز دوم محرم، قافله سالار شهیدان، وارد سرزمین کربلا می‌شود. در آنجا نیز همانند گذشته، امام پیام مقدس خود را چندین بار به مردم ابلاغ می‌کند و با کمال صراحت و شیوایی، انگیزه قیام خود را چنین بیان می‌فرماید:

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْتَلَبُ بِهِ وَالْوَالِي الْأَبَاطِلَ لَا يُنْتَاهَى عَنْهُ، لِيُرَقَّبَ الْمُؤْمِنُ فِي بَيْعَاتِهِ رَبِّهِ فَيَأْتِي لِأَلْرَى السَّمَوَاتِ الْأَسْفَادَةَ وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ الْأَبْرَمَاءَ. أَيَا نَمِي بِنِدَى حَقِّ عَمَلٍ نَمِي شَوْدٍ وَازْبَاطِلٍ نَمِي نَمِي گردد. پس بجا است که در چنین حالی، مؤمن به دیدار خدای خود بشتابد. هان! من مرگ را جز سعادت و زندگی در بر تو متمگران را جز نفرت و انزجار نمی‌دانم.

اینجا است که حسین نه تنها انگیزه قیام و انقلاب خود را بیان می‌کند بلکه هدف از زندگی را چیزی جز عزت و سربلندی نمی‌داند، پس اگر متمگران بخواهند این عزت را پایمال کنند، زندگی پشیزی ارزش ندارد، همان به که انسان با آغوش باز، مرگ را استقبال کند، که مرگ با عزت بهتر از زندگی تنگین است.

و در خطبه‌ای دیگر تمام پرده‌ها را پس می‌زند و راه خود را بی‌پرده و آشکار به جهانیان اعلام می‌دارد. «لَا وَاللَّهِ لَا أَعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أُرْفِرُ فِرَارَ التَّمِيدِ» نه، به خدا سوگند، دست دلت را هرگز به شما نخواهم داد و مانند بردگان فرار نخواهم کرد.

حسین با این سخن آموزنده شعار انقلاب خود را بیان می‌دارد و به دشمنان می‌فہماند که هر چند باور زیادی ندارد، با همین چند نفر، به جهاد مقدس خود ادامه می‌دهد و برای دفاع از اسلام از همه چیز می‌گذرد و یک لحظه اظهار عجز و ناتوانی نمی‌کند.

حسین با این سخنان، درس شجاعت، شهادت، عزت، سرافرازی، مردانگی همت والا، عزم استوار و ایمان قوی را به همگان آموخت و با شهادت افتخار آفرینش، مکتب محمد «ص» را زنده کرد که اگر این شهادت نبود، نامی از صاحب رسالت نمی‌ماند. و این است معنای سخن پیامبر اسلام که فرمود:

«حُسَيْنٌ مَبْنِيٌّ وَأَنَا مِنْ حُسَيْنٍ» حسین از من است و من از حسینم.

ای سالار شهیدان! آیا شود که گوشه چشمی به رزمندگان اسلام در کربلای ایران، از راه لطف بیندازی و از خدا بخواهی به آنان، ایمان، امید، جوشش، عشق، محبت، احساس، خشوع، شجاعت، شهادت، یقین، شناخت، خلوص، خروش، سوز، وحدت، توکل و استقامتی پایدار بخشد که راه مقدس را تا پیروزی کامل بر یزیدیان و صدامیان دنبال کنند؟ به امید استجابت.